

مجلس اوّل

نحوهٔ تخاطب بنده با پروردگار در نماز

مشهد مقدّس رضوی، شب اوّل رمضان المبارک

۱۴۱۱ هجری قمری

## روز اوّل

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ  
\* إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ \* أَهْدِنَا الصِّرَاطَ  
الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ  
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾<sup>۱</sup>.

لزوم ملکه شدن قرائت و تلفظ صحیح در نماز

روزی شخصی شک داشت که یکی از علما

اصلاً می تواند مخارج قرائتش را خوب اداء کند یا

نه؟! خدمت ایشان آمد و گفت: «والله من از نجف

به کربلا آمده ام و الآن می خواهم نماز را به شما اقتدا

کنم و دوست هم دارم نماز را فقط با شما بخوانم؛

اما نمی دانم که شما مخارجش را درست اداء

می کنید و درست می خوانید یا نه! حالا شما

می توانید حمدتان را برای من بخوانید؟!» آن مرد

بزرگوار خیلی ساده گفت: «بله، برایت می خوانم!»

و شروع کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و حمد

را خواند. آن شخص گفت: «نه، خوب است؛ قبول

دارم و من با شما نماز می خوانم!» یعنی این عالم

حتی نزدیک بود مرجع بشود، ولی بعضی از

<sup>۱</sup>سوره فاتحه (۱).

مخارجش صحیح نباشد! و این برای ما خیلی جای

دقت است و خیلی باید روی این جهت کار کنیم!

خارجی‌ها در تلقین لسان‌های خود آن‌قدر

زحمت می‌کشند تا حروف را به شاگرد بفهمانند

که مخارجش این است. و کسی که می‌خواهد

فرانسه، انگلیسی و یا آلمانی بخواند، اگر آن

مخرج را نداشته باشد اصلاً به‌درد نمی‌خورد و

هیچ چیزی یاد نگرفته است! مخرج را به انسان

یاد می‌دهند و وقتی مخرج را یاد گرفت، دیگر تا

آخر صحبت می‌کند! لذا اول مخرج است.

بنابراین ما بایستی قرآن را آن‌طوری که

باید و شاید بخوانیم و دچار مشکل هم نشویم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ \*  
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾...

اصلاً نباید روی ﴿نَعْبُدُ﴾ معطل بشویم که مبادا

﴿نَعْبُدُ﴾ را بگوییم: «نأبدُ» و اشتباه بشود. وقتی این

برای ما ملکه بشود، مثل آب خوردن می‌ماند؛ مثل

اکبرآقا، مثل ته‌دیگ، مثل کاف کباب و امثال اینها

می‌ماند. ما هیچ‌وقت در عمرمان نگفتیم: «آقا شما

امروز برای ما تح‌دیگ درست کنید!» اگر بگوییم:

«تح‌دیگ» به ما می‌خندند و می‌گویند: «غلط گفتم!» در

عربی هم اگر ما ﴿تَهْدِي مَن تَشَاءُ﴾ را بگوییم: «تهدی»

اصلاً کلام عوض می شود؛ چون «تهدی» هم معنای

صحیحی دارد، ولی غیر از این است. ریشه «هدی»

یهدی» ریشه دیگری است و معنای دیگری دارد؛

همین که آن حاء حُطّی تبدیل به هاء هَوّز بشود، معنایش

صد در صد تفاوت می کند!

**کیفیت توجه به ذات الهی در نماز و نظر غیر**

**استقلالی به الفاظ و معانی**

پس قرائت و مخارج لازم است، ولی اینها

بایستی آن قدر ملکه انسان بشود که عبوراً از آن

بگذرد و متوغّل در معنایش باشد؛ بلکه در معنا

هم نماند و معنا ملکه اش بشود و نظر عبوری در

آن معنا داشته باشد، و در حال نماز غیر از توجه

به خدا چیزی نباشد! انسان نه توجه به لفظ داشته

باشد و نه توجه به معنا؛ توجه باید به خدا باشد

و معانی همین طور می آید و از ذهن می گذرد، و

آن معانی هم با لفظ صحیح از ذهن می گذرد:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾!

الآن که بنده دارم با آقایان صحبت می کنم،

هیچ دیده اید که مثلاً در این کلمات اشتباه کنم؟!

کلمات درست دارد می آید؛ یعنی وقتی

می خواهم بگویم: «کلمات درست دارد می آید»،  
لفظ «کلمات» هست، «درست» هست، «دارد»  
هست و «می آید» هست. همه این کلماتی که  
می آید، معنا دارد؛ یعنی تا ذهن و نفس من تصوّر  
معنایی را نکند و آن معنا به قوه عاملیه نفس تنازل  
نکند، تبدیل به لفظ نمی شود. آن معانی هم  
مرتب و بدون اشتباه در ذهن می آید؛ اگر اشتباه  
باشد، انسان مثل دیوانه ها صحبت می کند و پرت  
می گوید! مثلاً می خواهد بگوید: «کلمات درست  
دارد می آید»، ولی یک چیز دیگر می گوید! فرق  
بین عاقل و غیر عاقل همین است؛ عاقل آن کسی  
است که هر کدام از معانی را درست بر سر جای  
خودش استخدام می کند، ولی غیر عاقل این طور  
نیست.

هم چنین انسان اصلاً روی آن معانی معطل  
نمی شود؛ مثلاً من که الان می خواهم این معانی  
را استخدام کنم و برای آقایان بیان کنم، هیچ  
مسئله ای نیست و توّجهم کاملاً به شما است و  
صد در صد مخاطبم شما هستید. آن معانی دقیق  
و لطیف که در ذهن استخدام می شود، بدون  
اینکه مخاطب از بین برود و از مخاطب غفلت  
بشود، در ذهن می آید و به امر و ایجاد نفس،  
تبدیل به لفظ می شود؛ مثل یک کامپیوتر، که البته  
هزار کامپیوتر و دستگاه صنعتی به گرد آن

نمی‌رسد! هم‌چنین هیچ‌کدام از این لفظ‌ها هم اشتباه نمی‌شود، درحالی‌که شما مخاطب هستید.

در تمام این صحبت‌هایی که الآن بنده برای آقایان کردم، مخاطب از دست نرفت و غفلتی از مخاطب نشد، و معانی هم اشتباه نشد؛ و از آن پایین‌تر، الفاظ هم اشتباه نشد. نماز را باید این‌طور خواند! انسان که نماز می‌خواند، باید توجهش به خدا باشد، نه به معنا!

بعضی می‌گویند: «توجه انسان در نماز باید به معنا باشد.» یعنی باید خوب متوجه این معنا باشد که: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ یعنی: «خدایا من از تو می‌خواهم و از تو استعانت می‌کنم!» ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ یعنی: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن!» «صراط مستقیم چیست؟ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

وقتی انسان درون این معنا برود، خدا از بین می‌رود و گم می‌شود! وقتی که بنده دارم این معانی را برای شما بیان می‌کنم، اگر بخواهم به این معنا توجه کنم، شما گم می‌شوید. انسان در لحاظ واحد نمی‌تواند دو لحاظ استقلالی بکند؛ یا باید شما باشید یا باید این معنا باشد و یا این لفظ باشد! اگر شما باشید، معنا و لفظ می‌رود؛

اگر معنا باشد، لفظ و شما می‌روید؛ اگر لفظ باشد، معنا و شما می‌روید! مگر غیر از این چیزی هست؟! ولیکن ما حتماً بایستی در این سوره حمد که واجب است در نماز قرائت کنیم، حمد خدا را با این جملات بخوانیم و این معانی را هم بیاوریم، و حمد پروردگار و محامد خدا را بیان کنیم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، واقعاً باید از خدا تقاضا کنیم که ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ ولیکن نباید نظر استقلالی به این معانی بکنیم!

الآن که بنده با شما صحبت می‌کنم و شما مخاطب هستید، نظر استقلالی به این معنا و به این لفظ نمی‌شود؛ در حالی که همه آن معانی، مرتب و منظم و در جای خود ثابت هستند. واعظی که یک ساعت صحبت می‌کند، مخاطبش مردم هستند ولی معانی چنان مسلسل‌وار و مرتب در ذهنش می‌آید و چنان برای آن معانی، منظم و بدون اشتباه، استخدام الفاظ می‌کند و بدون یک لکنت زبان، یک ساعت صحبت می‌کند! ما هم در حال نماز باید همین‌طور باشیم. اگر توجه به لفظ کنیم، هم خدا و هم معنا از بین رفته است؛ اگر توجه به معنا کنیم، خدا از بین رفته است؛ اما اگر به خدا توجه کنیم و خدا مخاطب باشد، آن وقت هم این الفاظ و هم این معانی، همه در جای خود به نحو احسن می‌آیند

و هر کدام جای خودشان را می گیرند، اَمَّا آلَةٌ، نه  
استقلالاً<sup>۱</sup>.

سؤال: یعنی دیگر از خدا اعانت نکند؟!

جواب: ﴿إِيَّاكَ﴾ می گوید؛ پس ﴿إِيَّاكَ﴾ دیگر

چیست؟!

سؤال: قصدم این است که من می خواهم فقط

با توحرف بزنم؛ حالا حرف من چیست [دیگر مهم  
نیست]!

جواب: نه خیر، آن لقلقهٔ لسان است؛ ولی او

دارد سورهٔ حمد را می خواند و خدا را با این الفاظ  
ستایش می کند، نه با هر چه که دل بخواه باشد! اگر ما  
شعر حافظ در نماز بخوانیم باطل است؛ باید سورهٔ  
حمد بخوانیم. پس سورهٔ حمد که بخوانیم، ما  
قاصدیم و با قصد داریم حمد می خوانیم، و قصد که  
داشته باشیم، حتماً نظر ما آلی است.

سؤال: آخر بعضی از این فقرات حمد با آن

معانی - به تعبیر خودمان - عاشقانه نمی خواند!

جواب: مثلاً کدام یک نمی خواند؟

سؤال: در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ \* أَهْدِنَا

الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ من در حقیقت دارم حاجتی را

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۶۱.



از تو می خواهم.

جواب: بینید! آخر بعد از ﴿بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ می گویم: تمام حمدها اختصاص

به تو دارد که ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ هستی و تو که ﴿مَلِكِ

يَوْمِ الدِّينِ﴾ هستی و...! آن وقت من از تو می خواهم

که من را از فقر بیرون بیاوری و من را به مقام قربت

برسانی و عابد مطلق خودت قرار بدهی!

سؤال: پس اگر بخواهیم همین معانی را که

الآن حضرت عالی دارید می فرمایید، لحاظ بکنیم و

اگر بخواهیم آن معانی فقرات حمد را هم با این

معانی خودش لحاظ بکنیم، دوتا است!

جواب: می دانم؛ آن وقت مخاطب کیست؟ به

خدا می گوید ﴿إِيَّاكَ﴾ یا نه؟ اگر به خدا بگویند

﴿إِيَّاكَ﴾، پس نظر به خداوند استقلالی می شود و

اینها هم آلی می شود.

## روز دوم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لزوم تبعیت از علم و یقین

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ  
قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ  
الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ  
وَإِنَّ الدِّينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ لِيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ

رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ \* وَلَئِن آتَيْتَ  
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ  
وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ  
بَعْضٍ وَلَئِن آتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ  
مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ \* الَّذِينَ  
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ  
وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ  
يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

خداوند در این آیاتی که امشب قرائت شد و

آیات عجیبی است، می فرماید:

«هر بشری یک قبله و یک هدفی دارد، و مردم

دنبال آن قبله و هدف و مقصودشان می روند.»

ای پیغمبر، تو دنبال قبله خودت برو و از آن

قبله ای که ما به تو نشان داده ایم تبعیت کن! \*

این یهود و نصاریٰ قبله تو را نمی پسندند، چون

خودشان قبله و هدف و مقصود دارند. اگر تمام

آیات جهان را به آنها نشان بدهی، باز آنها اصلاً

از قبله تو متابعت نمی کنند! آنها در قلب

خودشان یک قبله دارند و دنبال آن هم نمی روند!

آنها هم این طور

نیستند که متحد باشند و از قبله خاصی تبعیت

کند، آنها هم هر کدام از قبله خاص خودشان که

قبله دیگری است، تبعیت می کنند. بنابراین تو

دنبال قبله خودت برو! قبله تو با قبله آنها یک

<sup>۱</sup>سوره بقره (۲) آیات ۱۴۴ - ۱۴۶.

فرقی دارد؛ قبله تو علمی است، اما قبله آنها ظنی و وهمی است؛ قبله تو یقین و علم و متانت و واقعیت است، و وجود تو را پر کرده و سنگین کرده است، اما قبله آنها اهواء است.»

«اهواء» به چیز تو خالی می گویند. هوا لغت عربی است؛ هوا را هم که هوا می گویند، به همین جهت است، چون تو خالی است. اهواء یعنی آنچه در قلب است و خالی است، مستند ندارد، معتمد ندارد، متکی ندارد، پندار و اندیشه‌هایی است که از ذهن می‌گذرد و به جایی متکی نیست. قرآن مجید هر وقت که آراء و افکار افراد منحرف و کافر و ظالم را نشان می‌دهد، از آنها تعبیر به اهواء می‌کند.

«خیالات و منویات و قبله‌های اینها اهواء است! بعد از اینکه قبله تو علم و یقین است، اگر دست از این برداری و از قبله آنها تبعیت کنی که اهواء است، در این صورت جداً از ستم‌کاران و از ظالمین خواهی بود!»

برای اینکه با وجود علم و یقین، علم و یقین را از دست دادی و از اهواء تبعیت کردی! طلا را از دست دادی و به طلا نما گول خوردی، روشنی را از دست دادی و در ظلمت زندگی کردی، از آب حیات دست برداشتی و نوشیدی و دنبال سراب رفتی! فرق بین قبله حق و قبله

باطل، همان فرق بین آب و سراب است. اگر کسی بعد از اینکه به آبی رسید که وجدان می کند و می آشامد و می خورد و قلبش از آن آب سیراب می شود و حیات پیدا می کند، این آب را رها کند و دنبال آن سراب برود، این خیلی ظالم است!

می دانید سراب چیست؟ آیا تابستان در بیابان بوده اید؟ وقتی که نزدیک ظهر می شود، یک ساعت یا دو ساعت به ظهر، تابش آفتاب زیاد می شود. این آفتاب که از آن مکان دور روی زمین می تابد، آن ریگ ها و سنگ ها و حتی خاک های معمولی، درخششی می یابد و متألئ می شوند و انسان خیال می کند که آن دورها آب است. انسان اینجا ایستاده است، ولی مثلاً در پانصد متر یا هزار متر آن طرف، می بیند که یک دریای آب یا یک دریاچه آب است؛ آب به تمام معنا، که هیچ تفاوتی با آب ندارد! او حرکت می کند که دستش به آن آب برسد، ولی هرچه جلو می رود می بیند باز هم این آب جلو می رود! پانصد متر می رود، باید به آب برسد، اما آب هم پانصد متر جلو می رود! دومرتبه دنبال آب می رود و صد متر حرکت می کند، می بیند که باز هم آب جلو می رود! همین طور جلو می رود و آب هم جلو می رود، و تا هنگامی که آفتاب هست، این باید برود و آن آب هم می رود، و

روزش تمام می‌شود و عمرش سر می‌آید و  
بالآخره از تشنگی می‌میرد و دستش هم به آب  
نمی‌رسد! چون آن سراب بود، نه آب؛ آب نما  
بود، نه آب!

عالم وجود آب نما است، نه آب؛ عالم  
وجود، وجود نما است، نه وجود حقیقی و  
هستی و اصالت. ما دنبال این اشیاء می‌رویم و  
آنها را مستقل می‌پنداریم و برای آنها ارزش قائل  
می‌شویم و همین‌طور عمرمان سر می‌آید! مثلاً  
می‌گوید: الآن بروم تا به آن مقام برسم! وقتی  
می‌رود که به آن برسد، می‌بیند که نه، آن باز هم  
جلوتر رفت، می‌گوید: حالا فلان کار را بکنم  
شاید برسم! فلان کار را هم می‌کند و می‌بیند که  
به دست نیامد! سپس فلان کار، سپس فلان کار،  
و همین‌طور... تمام افراد بشر همین‌طور  
هستند! در نظر یک نفر، آن آبی که باید او را  
سیراب کند زن است، برای یکی بچه است، برای  
یکی علم است، برای یکی تجارت است، برای  
یکی سلطنت است، برای یکی مقام است، برای  
یکی مال است، برای یکی جاه است، برای یکی  
شجاعت است و... همه اینها سراب‌هایی  
می‌شود که برای انسان جلوه می‌کند و انسان  
هرچه می‌رود که مقداری از اینها را به دست  
بیاورد، نمی‌تواند و یک قطره هم انسان را

سیراب نمی‌کند! آخر فرض این است که آب دروغین است، آب دروغین در مقابل آب حق است، و آب حق انسان را سیراب می‌کند. شما یک قطره آب از این لیوان آبی که در اینجا است، در دهانتان بریزید سیراب می‌شوید؛ امتحانش هم مجانی است! اگر یک قطره آب هم بریزید قدری زبانتان را تر می‌کند؛ ولی اگر هزار سال هم آب بگویید، وجداناً و عیاناً سیرابتان نمی‌کند! خداوند این طور می‌فرماید: ای پیغمبر! تمام این افرادی که دنبال اهواء دنیوی می‌روند و مقاصد دیگری غیر از مقصد حق دارند و ادیان مختلفی دارند، از یهود و از نصاری و از مشرکین و از ملحدین و از افراد دنیا پرستی که آنها مسلمان هستند اما هدفشان و مقصد اصلی‌شان دنیا است، همه اینها دستشان خالی است! اینها تا آخر عمر می‌دوند برای اینکه سیراب بشوند، ولیکن نمی‌شوند! مبادا تو به دنبال آنها بروی! اگر دنبال آنها بروی ظالم خواهی بود؛ یعنی دست از آب برداشته‌ای و دنبال سراب رفته‌ای، و آب حقیقی را که خدا به تو داده است نخورده‌ای و دنبال آب باطلی رفته‌ای که در آن جنبه حیات و صفایی نیست!

**سزای تبعیت از اهواء نفسانی بعد از حصول**

﴿الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ  
أَبْنَاءَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛

«این افرادی که به آنها کتاب داده شده است، تو را چنان خوب می‌شناسند، مثل اینکه پسرشان را می‌شناسند! (نه اینکه اینها واقعاً معذور و قاصر باشند، و به قول ما جاهل قاصر باشند.)»

انسان پسر خودش را از همه افراد بهتر می‌شناسد؛ آیا انسان ممکن است یک وقت پسر خودش را اشتباه کند؟! واقعاً از پسرش بپرسد: بگو بینم اسمت چیست؟ تو پسر چه کسی هستی؟ انسان ممکن است پسر عمو یا پسر عمه‌اش را اشتباه کند، و همین که یک مقدار دورتر بروید، لعل یک وقت پسرخاله یا همشهری‌اش را اشتباه کند؛ اما انسان پسر خودش را اشتباه نمی‌کند!

خدا می‌فرماید: این افرادی از یهود و نصاریٰ که به آنها کتاب داده شده است، تو را می‌شناسند که پیغمبر هستی و حق هستی و تمام علائم حق در تو است، مثل اینکه پسر خودشان را می‌شناسند؛ اما قبول نمی‌کنند، برای اینکه در ذهن خودشان اهواء و سراب آمده است. اینها

<sup>۱</sup>سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶.

می بینند که اگر دنبال تو بیایند باید از تمام شخصیت، آقایی، مقام، علم، جاه، اعتبار و... بگذرند و باید تابع تو بشوند. اینها برای حفظ آن مسند مجازی و اعتباری، تو را انکار می کنند و تا آخر عمر علیه تو قیام می کنند؛ با اینکه حق بر آنها روشن است!

آیات قرآن، آیاتی برای همه افراد است؛ یعنی این آیات برای ما هم هست. <sup>۱</sup> خوب باید متوجه باشیم و دائماً نگوییم که لعنت بر یهود و نصاری و لعنت بر...، و ما الحمد لله مسلمانیم و راه ما درست است! نه خیر، همین آیات [برای ما هم هست].

[ما در حالات] نفسانی خود یک طیفی داریم که در بعضی اوقات که باید اقرار به حق کنیم، با اینکه می دانیم حق است، به واسطه بعضی از جهات اعتباری، اقرار نمی کنیم و همین طور دنبال سراب می رویم و آب از دستان می رود! در یک قضیه دیگر هم اتفاق می افتد که می فهمیم این حق است ولی اقرار نمی کنیم؛ سپس یک قضیه دیگر، یک قضیه دیگر و... و این دائمی می شود: سراب و سراب و سراب! آن وقت ما

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۲۰۳ - ۲۰۵؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۳۴۵.



می بینیم که چند بار به دنبال سراب رفته ایم و خدای نا کرده اگر این رفتن ها تکرار بشود، عمر انسان ضایع می شود. مقداری که انسان می تواند حرکت کند، از صبح است تا به غروب؛ و وقتی غروب بشود و خورشید غروب کند، هم سراب از بین می رود و هم دیگر آبی نیست. تا هنگامی که آب هست، آن سراب هم در مقابل آب به واسطه تَلَأُوْ خورشید در برابر انسان هویدا است، و مدت عمر انسان هم محدود است.

امیرالمؤمنین فرمود: «هر ساعتی که از عمرت می گذرد یک ساعت از حیات رفته است!»<sup>۱</sup> یک ساعت از عمرت قیچی شده است، یک ساعت از تولدت گذشته است و یک ساعت به مرگ نزدیک شده ای! همین یک ساعت ها می گذرد تا یک مرتبه بانگی بر آمد: و خواجه مُرد! حالا اگر وقتی که انسان مُرد، دنبال آن سراب باشد، چقدر او ظالم است!

﴿وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> تصنیف غرر الحکم، ص ۱۶۰: «ما انقضت ساعة من دهرک إلا بقطعة من عُمرک!»

ترجمه: «هیچ لحظه ای از روزگار تو نمی گذرد الا اینکه قسمتی از عمر تو را با خود می برد!» (محقق)

<sup>۲</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۴۵.

عین این آیه برای ما خوانده می‌شود! چرا از  
اهواء آنها تبعیت کردی بعد از اینکه تو دارای علم  
بودی؟! حجت تمام شد! استناد ایمانی و یقینی  
داشتی، اعتماد ایمانی و یقینی داشتی، «من عمل بما  
علم، ورثه الله علم ما لم يعلم»<sup>۱</sup> درباره تو صادق  
بود، پس چرا دنبال «عمل بما علم» نرفتی تا اینکه  
خداوند از میراث «ما لم يعلم» و از میراث ملائکه و  
پیغمبران نصیب تو کند؟! دائماً گفتی امروز بگذرد،  
فردا بگذرد، پس فردا بگذرد، تا ببینیم چه می‌شود!  
تمام شد، یک مرتبه برق غیرت می‌آید و انسان  
می‌بیند که خیلی باخته است و دیگر جای تدارک هم  
نیست؛ چون آفتاب غروب کرده است و نیروی  
انسان - که حیات و عمر است و باید صرف به دست  
آوردن آب بشود و بخورد تا جانش از تشنگی نجات  
پیدا بکند - تمام شده است و تمام قوایش از دست  
رفته است و تمام این عمر را صرف سراب کرده  
است و عمرش در پایان روز تمام شده است و  
خورشید غروب کرده است، و البته باید دست خالی

---

<sup>۱</sup> الحجّة فی القراءات السّبع، ص ۱۳۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸؛  
الفصول المختارة، ص ۱۰۷، با قدری اختلاف. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۹:  
«هر کس عمل کند به دانسته‌های خود، خداوند علم به آنچه را نمی‌داند، به  
او عنایت خواهد فرمود.»

هم از دنیا برود!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ